

خاک بازی بچه‌ها، راز جنایت را فاش کرد

غروب دیروز، هنگامی که چند کودک در روستایی در دهکده خود خاک بازی می‌کردند، دستی از زیر خاک بیرون آمد و پرده از راز جنایتی حیرت‌انگیز برداشت. این دست، دست جوان ۲۸ ساله‌ای از ساکنان همان دهکده بود که یک یا چند نفر، به‌علتی که هنوز معلوم نیست او را کشته و جسدش را دور از چشم مأموران زیر خاک پنهان کرده بودند! خبرنگار ما می‌نویسد: بچه‌ها که با دیدن دست مرده وحشت زده شده بودند، به‌سرعت از آنجا گریختند و مردم دهکده را باخبر کردند.



جریان به اطلاع ژاندارمری رسید و مأمورین به اتفاق پزشکی قانونی در محل حضور یافتند و ضمن معاینه جسد معلوم شد که او حدود دو ماه و نیم قبل با پنج ضربه چاقو به قتل رسیده و قاتل یا قاتلین جنازه را در آنجا چال کرده‌اند. مقتول علی نام داشت و از اهالی رضاییه بوده است که ساکنان این دهکده می‌گفتند: «حدود دو ماه بود که از علی خبری نداشتیم و تصور می‌کردیم برای پیدا کردن کار به تهران رفته است.»

راز جنایت در اسکلت داخل باغچه

راز گشایی از قتل مردی پس از ۲ سال با کشف اسکلت او در حیاط خانه‌اش فاش شد

این هفته روایتگر این پرونده بودیم

خاطره جنایی

ظهر یک روز خنک پاییزی سال ۱۳۹۷ بعد از این‌که به پرونده‌ها رسیدگی کردم، راهی خانه شدم. آن روز کشیک قتل بودم و تلفن زنگ نخورده بود. ساعت ۴ عصر که در حال استراحت بودم، تلفن زنگ خورد. آن سوی تلفن مأمور یکی از کلانتری‌ها بود. آقای بازپرس، اهالی خانه‌ای بعد از کندن حیاط با اسکلت یک انسان روبه‌رو شدند که در عمق دو متری زمین دفن شده بود.

دستور دادم تحقیقات اولیه انجام شود تا خودم به آنجا بروم. آدرس را گرفتم و نیم‌ساعت بعد به یک خانه ویلایی بزرگ رسیدم. مرد میانسالی هراسان کنار درختی نشسته بود و تیم جنایی مشغول بررسی اسکلت‌ها بودند.

جلوتر رفتم، چند تکه استخوان انسان بود که زیر خاک بود. هیچ آثاری از لباس یا کاغذی در محل کشف اسکلت وجود نداشت.

پزشک قانونی تا من را دید گزارش اولیه را داد و گفت بیش از پنج سال از مرگ می‌گذرد و جسد با توجه به استخوان‌های باقیمانده احتمالاً متعلق به یک مرد جوان است. از مرد میانسال تحقیقاتم را آغاز کردم. او شوکه شده بود و نمی‌توانست به خوبی صحبت کند. صبر کردم حالش بهتر شد و شروع به حرف زدن کرد.

او مدعی شد سال ۱۳۹۲ خانه را از یک زن و شوهر جوان خریده و امروز وقتی قصد داشته داخل حیاط را برای ساختن استخر بکند، با جسد روبه‌رو شده است. سریع دستور انتقال اسکلت به پزشکی قانونی را دادم و به افسر قتل گفتم در این باره تحقیق کند.

فردا صبح حدود ساعت ۱۰ بود که افسر قتل وارد شعبه شد. آقای بازپرس سال ۱۳۹۲ گم‌شدن مردی جوان که صاحب خانه محل پیدا شدن اسکلت بود، به پلیس گزارش شده اما هیچ ردی از او به دست نیامده و همسرش با مرد دیگری ازدواج کرده و بعد هم خانه را فروخته و از آنجا

رفته‌اند. درخواست کردم خانواده مرد گمشده آزمایش دی‌ان‌ای بدهند و همسر او پیدا شود. دو هفته بعد دوباره افسر پرونده آمد و گفت که آزمایش دی‌ان‌ای مثبت است و جسد متعلق به محمود، مرد صاحبخانه است. دستور دادم بقایای اسکلت تحویل خانواده‌اش شود و همسر او و شوهر جدیدش دستگیر شوند و برای بازجویی به شعبه آورده شوند.

یک ماه بعد زن و مردی جوان دستگیر شدند و برای بازجویی به شعبه آورده شدند.

زن جوان که از دستگیری‌اش شوکه شده بود، در بازجویی‌ها مدعی شد نمی‌داند چرا دستگیر شده و وقتی فهمید جنازه همسر سابقش در حیاط خانه ویلایی کشف شده، بازهم جنایت را انکار کرد. مرد جوان هم مدعی بود از مرگ محمود خبری ندارد.

افسر پرونده در جلسه بازپرسی اعلام کرد که مرد جوان دوست محمود بوده و بعد از مفقود شدن او، با همسرش ازدواج کرده است. از مرد جوان خواستم که حقیقت را بگوید و از انکار جنایت دست بردارد. سعید بالاخره پس از دو ساعت گفت‌وگو حاضر شد و واقعیت را بگوید و به قتل محمود اعتراف کرد. از سعید خواستم جزئیات را دقیق بگوید که شروع به صحبت کرد: «آقای بازپرس من از طریق خواهرم با خانواده محمود آشنا شدم. آنها مشکل مالی داشتند که من قرض دادم. بعد هم ارتباطم با محمود شکل گرفت و دوست شدیم.

روز حادثه خواهرم تماس گرفت و گفت محمود می‌خواهد زنش را با چاقو بکشد. من سریع به خانه آنها رفتم. محمود عصبانی بود و چاقو در دست قصد حمله به لیلا داشت. من هم به دفاع از او پرداختم که یکبارہ مرد جوان با چاقو به سمت حمله کرد. من از آشپزخانه آنها چاقو برداشته بودم

و در دفاع از خودم چند ضربه به مقتول زدم که خونین روی زمین افتاد. وقتی به خودم آمدم متوجه شدم محمود کشته شده است. به لیلا گفتم به خاطر تو مرتکب قتل شدم که گفت نگران نباش و بیا جنازه را دفن کنیم. اگر دستگیر شدیم من اعتراف می‌کنم. نزدیک ظهر بود و هر لحظه امکان داشت بچه‌هایش از مدرسه بیایند. جنازه را در کنار حیاط مخفی کردم و فردا صبح با کمک لیلا او را داخل حیاط باغچه دفن کردیم. بعد با نقشه زن جوان ادعا کردیم که محمود گم شده است. آب‌ها که از آسیاب افتاد به خواستگاری او رفتم و ازدواج موقت کردیم. بعد به شهر دیگری رفتیم که از دسترس پلیس دور باشیم که پلیس بعد از چند سال سراغ‌مان آمد و دستگیر شدیم. آنجا بود که فهمیدم رازمان لو رفته است.»

از لیلا در مورد انگیزه قتل پرسیدم که زن جوان گفت: «سعید مثل یک فرشته نجات در زندگی ما بود. همسر بی‌دلیل هر روز من را کتک می‌زد و بدرفتاری می‌کرد. از وقتی پای او به زندگی ما باز شد، امیدم به زندگی زیاد شد. او هوای من و بچه‌هایم را داشت و همیشه کمک می‌کرد.

روز قتل به خواهرش زنگ زدم و درخواست کمک کردم، مطمئن بودم محمود مرا می‌کشد. نیم‌ساعت بعد سعید رسید و وقتی شوهرم قصد داشت به او حمله کند با ضربات سعید کشته شد. من خودم را مدیون او می‌دانستم و خوشحال بودم از جهنم محمود رها شده‌ام. بعد از این‌که جنازه را دفن کردیم، شکایت گم‌شدن همسر را ثبت کردم. بعد هم وقتی پیدا نشد با سعید ازدواج کردم و خانه را فروختیم. در حال حاضر هم از او یک پسر سه‌ساله دارم.»

با اعترافات مرد جوان و همسر مقتول، صحنه جنایت بازسازی شد و پرونده را به دادگاه ارسال کردم.



مکافات

تشر

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۵۹

از قاقاق تا قتل



جرم اصلی‌ام قاقاق مواد مخدر است اما زندگی‌ام به خاطر قتلی که سال ۱۳۹۹ مرتکب شدم، در مسیر پایان قرار گرفت.

همانطور که گفتم، من سال‌ها قبل کارم قاقاق مواد مخدر بود البته در داخل کشور این کار را انجام نمی‌دادم و مقصدم خارج از کشور بود. محموله‌های مواد مخدر را از سرشبه‌ها می‌گرفتم و به کشورهای شرق آسیا ترانزیت می‌کردم. درآمد خوبی داشتم اما ماجرا لو رفت و مأموران سراغم آمدند و دستگیر کردند.

بعد از محاکمه به حبس ابد محکوم شدم اما دوبار عفو خوردم و سرانجام بعد از هشت سال آزاد شدم. بعد قرار بود دیگر سمت هیچ جرمی نروم اما مرتکب قتل شدم. من بچه دروازه‌گار هستم و مقتول هم بچه خیابان پیروزی بود و ما اصلاً همدیگر را نمی‌شناختیم تا این‌که او را در پاتوق قماربازان در یکی از خیابان‌های جنوبی تهران دیدم.

فرهاد فکر می‌کرد گنده‌لات محلشان است و همیشه هم تعدادی نوچه همراه خودش داشت. شب حادثه من که مست کرده بودم به پاتوق قماربازان رفتم تا قمار کنم. وقتی وارد آنجا شدم، مقتول و سه نفر از دوستانش هم آنجا بودند.

آنها به من چپ‌چپ نگاه کردند و بعد با هم درگیر شدیم. درگیری ما به بیرون کشیده شد و آن چهار نفر به طرف من حمله کردند و من هم با چاقو چند ضربه به فرهاد زدم و بعد به خانه‌مان رفتم تا این‌که مأموران مرا بازداشت کردند. بعد از دستگیری تازه متوجه شدم فرهاد با ضربه‌های چاقوی من کشته شده است. بعد از بازسازی صحنه قتل، پرونده‌ام به دادگاه کیفری یک استان تهران ارسال شد.

در جلسه دادگاه اولیای دم درخواست قصاص کردند و به همین دلیل به قصاص محکوم شدم. حکم تأیید شد و سه سال بعد پای چوبه دار رفتم. سحرگاه اجرای حکم همه تلاش‌ها را برای نجات از قصاص انجام دادم اما اولیای دم راضی نشدند و با اجرای حکم پرونده زندگی‌ام بسته شد.